

## واکاوی تطبیقی آثار زویا پیرزاد و الف شفق از دیدگاه نقد فمینیستی

بهروز بیک‌بابایی<sup>۱\*</sup>، موسی رحیمی<sup>۲</sup>

۱. استادیار دانشگاه علامه طباطبائی، گروه زبان و ادبیات ترکی استانبولی

۲. استادیار دانشگاه علامه طباطبائی، گروه زبان و ادبیات ترکی استانبولی

دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۱ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۲۰

### چکیده

ادبیات هر ملتی از یک سو آینه تمام‌نمای افکار و اندیشه‌های حاکم بر آن جامعه و از سوی دیگر، منعکس‌کننده بینش اقلیت آن ملت است. از این‌رو، در گستره ادبیات ملل، رمان به عنوان یکی از انواع ادبی، به نویسنده این امکان را می‌دهد تا بتواند آرا و ایده‌های خود را با احساسات درونی هماهنگ کند و در نهایت به خواننده انتقال دهد. در میان رمان‌نویسان مطرح ادبیات جهان، نویسنده‌گانی هستند که در سبک، اندیشه و ایده، شباهت‌ها و ویژگی‌های مشترکی دارند؛ هرچند تعداد این وجوده اشتراک اندک باشد. در مقاله پیش رو، سعی شده است تا پس از تبیین اصول شاخص‌های نقد فمینیستی، آثار دو نویسنده زن – یکی از ایران و دیگری از ترکیه – از دیدگاه نقد فمینیستی مورد واکاوی و مقایسه قرار گیرد. زویا پیرزاد در بین نویسنده‌گان زن ایرانی و الف شفق از میان نویسنده‌گان زن ترکیه، دو رمان‌نویسی هستند که به نظر می‌رسد هر دو به نقش و جایگاه زنان در آثار خود ارزش و اهمیت ویژه‌ای داده‌اند. از رهگذار این مسئله، در این مقاله می‌توان پی برد که رویکرد و نگاه دو نویسنده، به شاخص‌های نقد فمینیستی چگونه است. از این‌رو، در پژوهش پیش رو، با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و استادی و با بهره‌گیری از روش استقرایی مبتنی بر توصیف و تحلیل، ضمن آشنایی با نظرات متقدان دیگر درباره آثار این دو نویسنده بزرگ، به تحلیل آثار آن‌ها پرداخته شده است.

**واژه‌های کلیدی:** فمینیسم، زنان، ایران، ترکیه، الف شفق، زویا پیرزاد.



## ۱. مقدمه

آرا و اندیشه‌های فمینیستی حاصل مجموعه‌ای از افکار انسان معاصر است که تأکید آن، کشیدن خط بطلانی بر نادیده انگاشتن زن در جامعه و درهم شکستن تعریف کلاسیک از زن است؛ چراکه در نگاه کلاسیک «وظیفه زن را در خدمت و بندگی کامل مرد بودن و تأمین خواسته‌های او» (برزگر ماهر، ۱۳۸۹: ۷۲) می‌دانند. در واقع این اندیشه‌ها ناشی از نابرابری‌های تحمیل شده به زنان در مقاطع مختلف تاریخ و ابراز نارضایتی آنان از نقش خود در عرصه‌های گوناگون بوده است. در اوایل قرن نوزدهم، همگام با انقلاب صنعتی فرانسه، نابرابری‌های موجود در بین زنان و مردان جامعه سرآغازی شد بر ورود تفکراتی در زمینه استقلال فکری، عاطفی و حتی مادی زنان از مردان جامعه و در پی آن خلق واژه و جنبشی جدید به نام فمینیسم<sup>۱</sup>. با نگاهی دقیق‌تر به تاریخچه این جنبش، دریافت می‌شود که:

اولین جلوه مکتوب آن کتاب استینهای حقوقی زنان از ماری ولستون کرافت بود که در آن طبیعی بودن نابرابری زنان را به چالش گرفت [...] یکصدسال پس از دفاع ولستون کرافت، ویرجینیا وولف در کتابی به نام اتفاقی از آن خود، به تأیید و ادامه روند اندیشگانی کرافت می‌پردازد [...] وولف در این اثر بر این باور است که در یک جامعه مطلوب، افراد باید دو جنسی باشند؛ به عبارت دیگر، زنانگی و مردانگی وجود داشته باشد؛ اما هیچ‌یک بر دیگری غالب نگردد، چراکه در صورت غلبه هریک از این احساسات، جامعه به سمت علایق آن جنسیت سوق می‌یابد. در سال ۱۹۴۹ با انتشار کتاب جنس دوم، اثر نویسنده فرانسوی، سیمون دوبوار، علایق فمینیستی بار دیگر ظاهر شد [...] دوبوار معتقد بود که در طول تاریخ، زن همواره ابزه‌ای بوده که سوژه‌ای به نام مرد او را تعریف کرده است؛ به همین دلیل از زن به عنوان دیگری تعبیر می‌شود (بزرگ بیگدلی و حسینی، ۱۳۹۲: ۳۴-۳۵).

به تأسی از این اندیشه‌ها، جنبش‌های گوناگونی با عناوین مختلف به میان آمد که همگی در صدد گرفتن حق اشتغال، افزایش دستمزد زنان و برابری حقوق زنان در برابر مردان بود. این اندیشمندان سعی بر آزاد کردن هویت زن از سلطه و حکومت مرد و نیز ساخت هویتی مستقل از تمام عناصر مردانه حاکم بر جامعه داشتند.

با گسترش افکار این گرایش‌ها و مواجه شدن نظریات آنان با اقبال عمومی از سوی زنان جوامع پیشرفت، به تدریج این اندیشه‌ها به ادبیات و بهویژه رمان و داستان کوتاه راه یافت. همچنین رفته‌رفته با گسترش آثار ادبی که در آن نگاه فمینیستی وجه غالب بود، همواره نویسنده‌گان زن سراسر دنیا در صدد ایجاد هماهنگی میان تفکرات فمینیستی ذکر شده در آثارشان با تفکرات و محدودیت‌های موجود در جامعه‌ای که در آن رشد کرده‌اند، برآمدند. بهزعم نگارندگان، این تلاش نویسنده‌گان به دلیل آداب و رسوم متفاوت هر جامعه در برابر جوامع دیگر بود و اینکه شاید یک جامعه قادر به قبول تفکرات جامعه‌ای دیگر نباشد. بنابراین، نویسنده‌گان سعی داشته‌اند با نفوذ در سنت‌هایی که گاه محدودیت‌هایی را برای زنان جامعه به همراه می‌آورده، آن‌ها را دگرگون کنند و اندیشه‌های فمینیستی را گسترش دهند. همین مسائل است که در نهایت منجر به پیدایی نقد فمینیستی در حوزه نقد ادبی می‌شود. نکته حائز اهمیت نقد فمینیستی در حوزه نقد ادبی، گرایش‌های موجود در این نقد است. این گرایش‌ها عبارت است از:

۱. گرایش جلوه‌های زن: گرایشی که در آن تصویر زن در آثار ادبی، بهویژه آثار نویسنده‌گان مرد، بررسی می‌شود.
۲. گرایش نقد زنان: در این گرایش به آثار نویسنده‌گان زن توجه می‌شود. نویسنده‌گان زن با عرضه تجربه درونی زن و نشان دادن واکنش او به حوادث، ادبیات متفاوتی به وجود می‌آورند (ر.ک: پاینده، ۱۳۸۲: ۱۴۷-۱۴۱).

نکته قابل توجه این است که در برخی از آثار نویسندهان زن، شخصیت زنان به‌شکل زنی فاقد شخصیت واحد و مستقل از مردان داستان به تصویر کشیده می‌شود. این زنان از خود هیچ اختیاری ندارند و همواره تحت فرمان مرد خود حرکت می‌کنند. گاهی نیز در طی داستان، حوادث و انفاقات به‌گونه‌ای پیش می‌رود که شخصیت زن داستان به وجود شخصیتی مستقل از مرد خویش در درون خود پی می‌برد و قادر به تجربه احساساتی می‌شود که تا آن زمان حتی به آن‌ها فکر نکرده است. از آنجا که در گذشته، جامعه پذیرای نویسندهان زن نبوده است، اغلب این نویسندهان، از سویی با نام مستعار مردانه آثار خود را عرضه می‌کردند و از سوی دیگر قادر به بیان تفکرات خود به صورت مستقیم نبودند. ولی امروزه نویسندهان زن با صراحة و آزادی تمام قادرند به زنان داستان‌های خود شخصیت دهنده و آن‌ها را آن‌گونه که مایل هستند، عرضه کنند.

#### ۱-۱. بیان مسئلله

مردم دو کشور ایران و ترکیه، از دیرباز دارای پیشینه تاریخی، فرهنگی و بعضی سیاسی مشترکی بوده‌اند و با وجود اینکه ادبیات کلاسیک این دو ملت از یک منبع سرچشمه می‌گیرد، آن‌طور که باسته و شایسته است، به یکدیگر معرفی نشده‌اند. افزون بر این، ادبیات معاصر هر دو کشور نیز برای یکدیگر مجهول و مغفول مانده است.

یادآوری این نکته نیز حائز اهمیت است که تعداد اندکی از نویسندها و آثارشان کم‌وبیش شناخته شده‌اند و این در برابر حجم عظیم محصولات ادبی و غنای فرهنگی هر دو کشور، بهسان قطراهی در برابر اقیانوس است. در این میان، سهم پژوهش‌های تطبیقی که می‌تواند در شناخت و بررسی ادبیات هر دو کشور کمک شایانی کند، بسیار اندک بوده است. برای برداشتن

گامی هرچند کوچک اما مؤثر در بازشناسی و تبیین ادبیات معاصر هر دو کشور، در مقالهٔ پیش رو از روش تطبیقی بهره‌گیری شده است.

تفکرات حاکم بر ادبیات دو کشور ایران و ترکیه، در مواردی دارای زوایایی نزدیک به هم است. در هر دوی این جوامع تا مقاطعی مشخص، نویسنده‌گان زن قادر به درخشش چشمگیری در حیطهٔ ادبیات نبوده‌اند؛ ولی امروز با پیشرفت هر دوی این جوامع و تغییر اندیشه‌های اکثریت جامعه، آثار نویسنده‌گان زن با اقبال و توجه عموم جامعه و بالاخص طبقهٔ زنان مواجه شده است. شخصیت زن در آثار این نویسنده‌گان گاهی زنی زیر سلطهٔ مردی — خواه همسر، خواه پدر یا برادر — است. این سلطه می‌تواند از جنبهٔ مادی، عاطفی یا روانی باشد. در کنار این شخصیت تحت سلطهٔ و بی اختیار زن می‌توان روح سبک و احساسات سرکوب شده او را نیز شاهد بود. به بیان دیگر، گاهی این زنان همواره در پی راحتی و آرامش مردان خویش قدم بر می‌دارند و از عواطف و احساسات خود می‌گذرند.

## ۱-۲. پیشینهٔ پژوهش

منابعی که در شکل‌گیری زمینه‌های این پژوهش مورد مطالعه و مذاقه قرار گرفته، نخست مقاله‌ای است با عنوان «زنان سلطه و تسليیم در آثار زویا پیرزاد» از فاطمه حیدری و سهیلا بهرامیان که در آن به موضوع زنان در آثار زویا پیرزاد پرداخته‌اند. همچنین ناصر نیکویخت، علی دسپ، سعید بزرگ بیگدلی و مجتبی منشی‌زاده در مقالهٔ مشترکی با عنوان «رونده تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد: تحلیلی بر پایهٔ سبک‌شناسی فمینیستی» به همین مسئله اشاره کرده‌اند.

در کنار این آبشخورها، نسرین آیدین سatar<sup>۲</sup> (2015) در مقالهٔ خود به تغییر نقش سنتی زنان در رمان‌های الف شفق<sup>۳</sup> پرداخته است. افزون بر این، الف شفق خود طی مقالاتی در کتاب شمس‌پاره (2012) به طرح دیدگاه‌های خود در زمینهٔ مسئلهٔ زنان پرداخته است. وی در

مصاحبه‌های مختلفی، مانند مصاحبه با اسکیلدرسکی<sup>۴</sup> برای گاردین<sup>۵</sup> نیز به مواضع خود در برابر وضع زنان اشاره کرده است. لذا با توجه به جست‌وجوهای انجام‌شده، شاید بتوان گفت تاکنون مقاله‌ای که در آن آثار زویا پیرزاد و الف شفق (از دیدگاه فمینیستی) مورد تحلیل قرار گیرد، نوشته نشده است و اثر پیش رو نخستین نوشته در این زمینه به حساب می‌آید.

### ۳-۱. ضرورت و اهمیت تطبیق

هر دو نویسنده زن در کشورهای خویش شناخته شده هستند و بر آثار ایشان نقد و تحلیل‌های مختلفی نوشته شده است. علاوه بر این، با وجود اهداف و سبک نوشتاری این دو نویسنده زن، با در نظر گرفتن محیط فرهنگی و اجتماعی هر دو کشور، شباهت‌هایی را می‌توان در آثار آنان جست؛ اما نوشته‌های این دو نویسنده، نه در ترکیه و نه در ایران، به صورت مقایسه‌ای نقد و بررسی نشده است.

به‌زعم نگارندگان، پژوهش‌های تطبیقی از این قبیل، در شناخت و نقد و بررسی ادبیات معاصر هر دو کشور سودمند خواهد بود. از سوی دیگر، انتخاب این دو نویسنده به‌دلیل پرداختن به موضوع زنان که از جهت اجتماعی، فرهنگی، اعتقادی و تاریخی شباهت‌ها و اشتراکات فراوانی دارند، دارای اهمیت والایی است.

در پژوهش حاضر، با نگاهی گذرا به تحولات فعالیت نویسنندگان زن در حیطه ادبیات هر دو جامعه و با در نظر گرفتن اندیشه‌های حاکم بر این جوامع، به مقایسه آثار دو نویسنده پرداخته خواهد شد. از آنجا که در دهه اخیر، این دو جامعه دچار تغییر و تحولات اساسی و زیرساختی در زمینه ادبیات شده است، در این پژوهش آثار این دو نویسنده زن، یعنی زویا پیرزاد و الف شفق، تنها از دیدگاه فمینیستی بررسی خواهد شد. هر دوی این نویسنندگان، در ادوار مختلف فعالیت هنری‌شان خارج از سرزمین خود زیسته‌اند.

این نویسنده‌گان گاه در آثار خود شخصیت زن را مستقل و غیروابسته و دارای اراده‌ای آزاد نشان می‌دهند و گاه زنان داستان‌های آنان زنانی وابسته به مردان زندگی‌هایشان و زنانی کاملاً بی‌اختیار هستند. در واقع می‌توان گفت شخصیت زنان بی‌اختیار در داستان‌های نویسنده‌گان زن، بیشتر برای نشان دادن مذموم بودن این طرز زندگی پرداخته می‌شود.

## ۲. بحث و بررسی

### ۱-۲. و اکاوی تطبیقی آثار زویا پیرزاد و الف شفق از منظر نقد فمینیستی

#### ۱-۱-۲. زویا پیرزاد

کتاب چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم یکی از مهم‌ترین آثار زویا پیرزاد است. داستان رمان در یکی از شهرهای جنوبی ایران اتفاق می‌افتد. شخصیت اصلی داستان، کلاریس، زنی متأهل و دارای دو فرزند است. او مدت‌هاست تنها سرگرم وظایف و تعهدات زندگی زناشویی و مادرانه خود است. در اوایل داستان، شخصیت زن قادر به بروز دادن احساسات خود به‌شکل آشکار و صریح نیست. او رابطه‌ای عادی با همسر خود دارد. تا آنجا که روزی مردی در همسایگی آن‌ها ساکن می‌شود که رفته‌رفته به‌سبب ایجاد رابطه دوستی بین دختران کلاریس و دختر امیل، مرد همسایه، نیز به او نزدیک‌تر می‌شود. از این قسمت داستان به بعد کلاریس آرام‌آرام احساساتی را که مدت‌ها در درون خود سرکوب کرده بود آشکار می‌سازد؛ چون امیل شخصیتی کاملاً مخالف شخصیت همسر کلاریس دارد و با وسواس خاصی با کلاریس برخورد می‌کند. همین رابطه رفته‌رفته به جایی کشیده می‌شود که کلاریس به‌نوعی آگاهی می‌رسد. این آگاهی همان چیزی است که در اکثر آثار با محتواهای فمینیسمی مطرح می‌شود. جایی که شخصیت داستان به تمام قدرت‌های درونی و خلأهای عاطفی خویش پی می‌برد و بین احساس و مسئولیت گرفتار می‌شود. در برخی از این آثار، زن داستان پس از این آگاهی به خود می‌آید و زندگی جدیدی

را آغاز می‌کند. در برخی دیگر نیز به‌سبب شرایط اجتماعی یا سرکوب‌های خانوادگی، با وجود این آگاهی همچنان مجبور به ادامه زندگی رقت‌بار خود است.

در این داستان، کلاریس در شرایط خاصی به این آگاهی می‌رسد. او که در خیال خود تصور می‌کند امیل به وی علاقه دارد و حتی کوچک‌ترین رفتارهای امیل را به‌پای این علاقه می‌گذارد، هر لحظه بیشتر به کم‌رنگ شدن رابطه با همسرش طی سال‌های اخیر پی می‌برد. او به‌نوعی میان احساس قلبی و تعهداتش گرفتار شده است. نمی‌داند که آیا باید همسرش، فرزندانش و تعهدات زناشویی و مادرانه‌اش را انتخاب کند یا عشق نو ظهرورش به امیل را.

کلاریس مظہر زنانی است که قدرت رها شدن از بندهای اجتماعی و خانوادگی خود را ندارند. این زنان در ادبیات فمینیستی غالباً میان تصمیمات خود که در طول داستان شاید بارها تغییر کند، در رفت‌وآمد هستند تا نهایتاً به تصمیم نهایی درباره زندگی خود برسند. گاه برای زنان دل کندن از تعهداتشان و آغاز یک زندگی جدید بسیار مشکل است (ر.ک: حیدری و بهرامیان، ۱۳۸۹: ۱۳۱)، چراکه آنان خود را ضعیف می‌پنداشند. آن‌ها فکر می‌کنند بدون مرد خود قادر به ادامه زندگی نیستند. زن دودستی به عادات و مقررات می‌چسبد و جرأت نمی‌کند مانند مرد متهورانه از قاعده و معمول بیرون شود؛ در این صورت یکی از مشخصاتی که زن‌ها را مشخص می‌کند تسلیم و رضای آن‌هاست (دوبور، ۱۳۸۲: ۵۰۹).

کلاریس در نهایت به تصمیمی درباره زندگی خود می‌رسد. امیل دوباره حسن جوانی را در او زنده کرده است و مجدداً او را به یکی از علایق دوران مجردی‌اش یعنی ادبیات علاقه‌مند کرده و به‌نوعی مشوق او در زمینه نوشتن شده است. وقتی یک روز صبح امیل تماس می‌گیرد و درخواست می‌کند که یکدیگر را ملاقات کنند، کلاریس به این فکر می‌کند که امیل تصمیم دارد به او ابراز عشق و علاقه کند؛ اما با وجود این تردید، به دیدن امیل می‌رود و با چیزی روبرو می‌شود که هیچ انتظارش را ندارد. امیل به او می‌گوید که می‌خواهد با زنی به نام ویولت

ازدواج کند. این مسئله باعث می‌شود که کلاریس احساس کند تمام عواطفش دچار طغیان شده است. او متوجه می‌شود که این رابطه و عشقی که او از امیل در سر پرورانده بود، تنها حاصل سوءتفاهمی است که رفتارهای از سر محبت و ادب امیل باعث آن شده است.

در جایی از کتاب آمده است: «از مرد قصه متفرق بودم که اینقدر احمق است. از زن قصه هم متفرق بودم که نمی‌فهمد مرد قصه چقدر احمق است. بلند شدم رفتم به آشپزخانه و به خودم گفتم از همه احمق‌تر خودتی» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۲۵۰). از این عبارت می‌توان فهمید که کلاریس در رابطه با احساس و عواطف درونی و عشق خیالی‌اش و بسیاری چیزهای دیگر، به نوعی آگاهی رسیده است. او وضعیت کنونی خود را قبول کرده است و حالا می‌داند که زندگی زناشویی‌اش آنقدرها هم بد نیست. او تنها از این بابت که در این رابطه خیالی، دست به کار احمقانه‌ای نزد خوشحال است. کلاریس نماد زنی است که احساسات خود را دوباره زنده می‌کند و در واقع زندگی زناشویی خود را نجات می‌دهد؛ با این تفاوت که این بار، زندگی‌اش را با آگاهی از وضعیت و شرایطش پیش می‌برد.

کلاریس در یک شهر کوچک جنوبی زندگی می‌کند. این شهر را شاید بتوان نمادی از جامعه‌ای دانست که تمام فعالیت‌های زنان در آن، با چشمان ریزبین مردان آن جامعه رصد می‌شود. زویا پیرزاد خود زاده یک اقلیت مذهبی است. این داستان نیز زندگی زنی از جامعه ارامنه را بیان می‌کند. در واقع می‌توان گفت خانم پیرزاد با این اثر سعی داشته است نشان دهد مسئله زنان مختص به یک گروه مذهبی، یک جامعه سنتی یا یک شهر بزرگ و صنعتی نیست، بلکه زنان در تمام جوامع بشری، بدون در نظر گرفتن دین و مذهب و سطح رفاه، با مسائل و مشکلاتی رو به رو هستند. از سوی دیگر می‌توان این‌گونه در نظر گرفت که این اثر سعی دارد نشان دهد زنان جدای از دین، مذهب و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، با احساس و تعهدات خود درگیرند و همواره در تلاش هستند تا به حقوق قانونی خود دست یابند.

در این کتاب زنان دیگری نیز وجود دارند. خانم نورالله‌ی، زنی که نماد جنبش‌های زنان و مظهر تمام و کمال زن خودساخته و مستقل است. او نه تنها خود به آگاهی رسیده است، تلاش می‌کند باقی زنان جامعه را نیز به آگاهی برساند. او در تلاش است تا زنان جامعه را از حق و حقوق خود آگاه کند. جنبش فمینیستی، همواره در تلاش است تمام زنان جامعه، به برابری‌های خود با مردان جامعه پی ببرند و از زیر سلطه مردان به در آیند و قادر باشند تا به صورت مستقل و غیروابسته به زندگی خود در جامعه ادامه دهند. ادبیات فمینیستی نیز به پرداختن شخصیت‌هایی که وظیفه بیدارسازی زنان را بر عهده دارند، اهمیت ویژه‌ای داده است. خانم نورالله‌ی در آگاه شدن کلاریس نیز نقش قابل توجهی دارد. کلاریس نوعی شیفتگی در برابر این زن احساس می‌کند که این مهم، نشئت‌گرفته از احساس ضعفی است که کلاریس در خود احساس می‌کند (ر.ک: همان).

در کتاب عادت می‌کنیم (۱۳۸۷) چند دسته از زنان دیده می‌شود که هر کدام همچون زنان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، داستان خاص خود را دارند. این زنان هر کدام در دنیای خود زندگی می‌کنند و غرق در مشکلات خانوادگی خود هستند. شخصیت اصلی داستان، آرزو، کاملاً مصدق زنانی است که جامعه امروز می‌طلبد. زنانی که روی پای خود می‌ایستند و نه تنها از پس زندگی خود بر می‌آیند، گاه به زندگی اطرافیان خود نیز رسیدگی می‌کنند. این زنان آن چنان مستقل و بالاراده هستند که حتی گاه پیش می‌آید خواننده به شخصیت ایشان غبطة بخورد. آن‌ها گاه چنان قوی هستند که گمان می‌رود گویی هیچ احساس زنانه‌ای ندارند. این دسته از زنان کاملاً مورد تأیید نظریات فمینیستی هستند؛ زیرا این زنان قادرند از نقش تکراری یک‌جا نشستن و در انتظار شریک یا مرد زندگی خود بودن، بیرون آیند و به تنها بیان تمامی نیازهای عاطفی، هیجانی، مادی و معنوی خود را بر طرف کنند.

آرزو زنی است که با پسرخاله خود ازدواج کرده است و سال‌ها به همراه همسرش حمید و دخترش آیه، در پاریس زندگی می‌کند. او رفته‌رفته در زندگی مشترک خود به این نتیجه می‌رسد که دوست داشتن یکدیگر به این معنا نیست که آن‌ها می‌توانند با هم زندگی کنند. در واقع آرزو به این آگاهی می‌رسد که برای گذران زندگی اش، هیچ احتیاجی به وجود همسرش ندارد و خود به تنها‌یی می‌تواند تمام خلاهای عاطفی و مادی دخترش را پر کند؛ پس همسرش را ترک می‌کند، به ایران می‌آید و پس از طلاق، شغل پدرش را ادامه می‌دهد. همین مسئله ادامه دادن شغل پدری، خود از نشانه‌های عمیق نظریات فمینیستی است که در این اثر به‌وضوح دیده می‌شود. آرزو شغل اداره بنگاه املاک را که صدرصد شغلی مردانه است به عهده می‌گیرد. این شغل در واقع نماد تمام کارهای مردانه‌ای است که در جامعه هیچ‌گاه مناسب نبوده است که یک زن آن را انجام دهد؛ اما آرزو با انجام دادن این کار، تمام تابوهای اجتماع را می‌شکند و به‌نوعی روی پای خود می‌ایستد.

در رمان عادت می‌کنیم طبقه‌های متعددی از زنان وجود دارد که تفاوت‌ها، طبقه‌بندی‌ها و در اصل پرداخته شدن شخصیت زنان سلطه و تسليم در کنار یکدیگر، کمک زیادی به تحلیل این اثر از نگاه فمینیستی می‌کند؛ چون در کنار آرزو که مظهر زن خودمختار و مستقل است، شیرین حضور دارد. شخصیتی که برای مدتی با مردی به نام اسفندیار نامزد بوده است و به‌دلایلی از هم جدا شده‌اند؛ ولی شیرین همیشه چشم‌به‌راه و متظر بازگشت اسفندیار است. این زن همیشه فکر می‌کند برای ادامه بقا، نیاز به بودن اسفندیار یا در کل نیاز به بودن مردی در کنارش دارد. این موضوع می‌تواند نوعی تعادل در رمان به وجود آورد؛ یعنی در برابر آرزوی خودساخته و کاملاً مستقل، شخصیتی وابسته به مرد و سرشار از خلاهای عاطفی دیده می‌شود.

در کنار تمام این شخصیت‌ها، در رمان‌های زویا پیرزاد، گاه شخصیت‌هایی همچون ماهمنیر، مادر آرزو در رمان عادت می‌کنیم نیز وجود دارد که تنها در حال رفت‌وآمدانهای خانوادگی، خاله‌زنک‌بازی و چشم‌وهم‌چشمی با دوست و آشناست. زنانی که نه می‌توان به‌زور، کاملاً به

آنان لقب زن مستقل و خودساخته را داد و نه می‌توان کاملاً آن‌ها را وابسته تلقی نمود. در این بین، این دسته، زنانی هستند که همیشه اعتقاد دارند حقشان در این جامعه پایمال شده است و همواره همسرانشان را مقصراً این مسئله می‌دانند. این زنان نه تنها برای رهایی از این زندگی کار خاصی انجام نمی‌دهند که بعد از مدتی به این طرز زندگی خود عادت می‌کنند. این زنان غالباً وارد مباحث فمینیستی نشده‌اند؛ چون تن به این زندگی داده و به آن عادت کرده‌اند و هیچ‌گونه تلاشی برای تغییر وضع زندگی خود نمی‌کنند.

شخصیت‌های زن آثار زویا پیرزاد، از منظر سلطه‌جو بودن به چند گروه تقسیم می‌شوند:

۱. گروهی که آگاهانه سلطه‌جوبی می‌کنند و به دنبال هدف هستند؛ مانند لیلا در داستان

«لکه‌ها»، ترانه در داستان «پرلاشز» و همچنین کلاریس، خانم نورالله‌ی و آرزو.

۲. گروهی که ناآگاهانه سلطه‌جوبی می‌کنند و اغلب شخصیت‌هایی سطحی‌نگر هستند؛ مانند

آلیس و ماهمنیر (مادر آرزو).

۳. گروه دیگر شخصیت‌های سلطه‌جوى جوان هستند؛ مانند آلنوش و آیه.

۴. گروهی شخصیت‌های سلطه‌جوى کهنسال هستند؛ مانند آلمیرا سمونیان، ماهمنیر (مادر

آرزو).

علاوه بر این، از منظر تسلیم و رضا نیز زنان آثار خانم پیرزاد درجاتی دارند:

۱. گروهی که آگاهانه جبر زندگی خود را پذیرفته‌اند؛ مانند زن قصه «لکه‌ها»، روشنک در

داستان «هسته‌های آلبالو».

۲. گروهی که ناآگاهانه جبر زندگی خود را پذیرفته‌اند؛ مانند زن قصه «لکه‌ها»، روشنک در

داستان «گل‌های وسط آن روتختی».

۳. زنان تسلیم جوان عبارت‌اند از: سیمین در داستان «لکه‌ها»، زن داستان «لنگه به لنگه».

۴. زنان تسلیم پیر عبارت‌اند از: خانم خانه در داستان طعم گس خرمالو، مادر کلاریس در

چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم.

۵. زنان سنتی تسلیم عبارت‌اند از: مادر عالیه در طعم گس خرم‌الو و مادر کلاریس در داستان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم (حیدری و بهرامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۱).

## ۲-۲. الف شفق

در آن سوی میدان نویسنده‌گی، الف شفق، نویسنده ترک‌تبار متولد استراسبورگ فرانسه، یکی از برجسته‌ترین نویسنده‌گان زن دهه اخیر ترکیه است که آثار او به چندین زبان، از جمله انگلیسی، فرانسوی و آلمانی ترجمه شده است. شفق در سنین جوانی به مسائل فمینیستی و محیط‌زیست، بیشتر پرداخته است؛ ولی در برها‌ای از زندگی، او به مسائل عرفانی و تصوف علاقه‌مند می‌شود و این موضوعات در آثار او بیشتر دیده می‌شود (ر.ک: ارس، ۱۳۹۴). با وجود موضوعات عرفانی، همچنان می‌توان ردپایی از حضور زنان را در آثار او دید. در این بخش دو اثر شیر سیاه<sup>۶</sup> و ملت عشق<sup>۷</sup> الف شفق از نظر فمینیستی بررسی خواهد شد.

الف شفق دارای اندیشه‌های فمینیستی، دغدغه فمینیسم و زنان و زنانگی است. آیا این دغدغه‌ها در آثار و داستان‌هایش منعکس می‌شود؟ پاسخ این است که در برخی آثارش بسیار روشن و برجسته به این مباحث می‌پردازد و در برخی دیگر در حاشیه و لفافه. در رمان شیر سیاه دغدغه‌ها و اندیشه‌های فمینیستی الف شفق بسیار برجسته و پررنگ دیده می‌شود و حتی به توصیف و توضیح فمینیسم و جایگاهش در ادبیات و تاریخ ادبیات هم به‌واسطه مقالات و یادداشت‌های کوتاهی در لابه‌لای رمان، می‌پردازد. در این رمان یکی از دغدغه‌های الف شفق، یعنی فمینیسم و مسائل زنان، به‌شکل برجسته و مشخصی مطرح می‌شود و نمود پیدا می‌کند (ر.ک: الیف شافاک به‌دبیال چیست، ۱۳۹۶).

شفق که خود مادر دو فرزند و دانش‌آموخته «مطالعات زنان» است، در شیر سیاه از تمامی مراحل زندگی یک زن می‌گوید؛ مجردی، عاشق شدن، ازدواج، بارداری و دوران افسردگی بعد از زایمان. او در این میان درگیری‌های ذهنی یک زن را به‌خوبی نشان می‌دهد و در نهایت به

خواننده امید می‌دهد که می‌تواند از پس این مشکلات برآید و زندگی را دوباره به شکلی معجزه‌وار بازسازی کند.

این اثر همان‌گونه که خود شفق در ابتدای کتاب نیز می‌آورد، برای در خاطر ماندن نوشته نشده است؛ بلکه برای فراموش شدن بلافضله پس از خواننده شدن از سوی خواننده نوشته شده است. شفق هیچ‌گاه نگفته است که این اثر می‌تواند برای تمام زنان عمومیت داشته باشد؛ ولی به نوعی می‌توان گفت این احساسات می‌تواند در هر زنی رخ بدهد. در واقع شفق از سوی خود و از زبان خود مسئله‌ای را بیان می‌کند که پیش از این کسی زیاد به آن نپرداخته است (ارس، ۱۳۹۴).

شفق زنی نویسنده است. او ازدواج کرده و وارد مرحله جدیدی از زندگی‌اش شده است. اکنون نیز مادر شده است و این نیز مرحله‌ای جدید از زندگی اوست. زنی که تا چند وقت قبل از زایمان تنها یک زن نویسنده بود، اکنون به تعهدات و مسئولیت‌هایش افزوده شده است. همین تغییرات بزرگ و سنگین در زندگی او، باعث می‌شود شفق کمی دچار تزلزلات روحی شود. همین تزلزلات روحی است که دست‌مایه اصلی این اثر را به وجود می‌آورد. جایی که ژانرهای داستانی و غیرداستانی در آن مخلوط می‌شود. اتفاقات و احساساتی که برای شفق اتفاق نیفتاده است، ولی او آن‌ها را وارد داستان کرده است. همه این موارد می‌تواند گواهی بر این مسئله باشد که او سعی دارد تجربیات دیگر زنان از این موضوع را که شنیده یا خواننده است، وارد داستان کند و این‌گونه توجه بیشتری را به این اثر جلب کند. زیرا این‌گونه است که هر خواننده‌ای می‌تواند نشانی از تجربیات و احساسات خویش را در این کتاب ببیند و هنگام خواندن آن حس بهتری از مطالعه یک کتاب اتوبیوگرافی صرف داشته باشد.

به گفته خود شفق به دو دلیل نام کتاب را شیر سیاه گذاشته است. اول اینکه بر افسردگی پس از زایمان دلالت دارد و نشان می‌دهد که شیر مادر همیشه آن‌گونه که جامعه دوست دارد

پیندارد، سفید و صاف نیست. دوم اینکه فراتر از آن افسردگی، او توanst الهام بگیرد. فراتر از آن شیر سیاه او توanst به جوهر هر نوعی دیگر اضافه کند (همان).

منظور شفق از نوع جدیدی از جوهرها شاید این باشد که او وارد مرحله جدیدی شده است؛ یعنی با مادر شدن، او می‌تواند احساساتی را که تا امروز آزمون نکرده است تجربه کند. در واقع برای زنان یک جامعه خواندن اتفاقات و احساساتی که تنها مختص به زنان است، از قلم یک نویسنده زن می‌تواند بسیار تأثیرگذارتر باشد. در این کتاب به زنان به صورت غیرمستقیم آموزش داده می‌شود که چگونه از پس تزلزلات روحی و در واقع افسردگی پس از زایمان برآیند. از طریق همین احساسات است که شفق قادر می‌شود به مهارت‌های نوشتنی خاصی که تا آن روز نداشته است، دست یابد. در واقع می‌توان گفت که حس مادر شدن، در او توانایی‌های جدیدی را به وجود آورده است.

در این کتاب شفق تفکرات و احساسات خود را از طریق شش شخصیت زن که ساخته ذهن او هستند، بیان می‌کند. می‌توان گفت ویژگی‌های این شش زن که هر کدام بیانگر یکی از ابعاد شخصیتی هر انسانی هستند، در تمام زن‌های دنیا وجود دارد. بخش‌هایی از این کتاب حاصل کشمکش‌های این شخصیت‌هاست. شفق در قسمت‌هایی از کتاب به مکالمات خود با این شخصیت‌ها پرداخته است (ر.ک: *Şafak, 2007*). در نگاه کلان، شفق نویسنده‌ای است که بیش از آنکه به موضوعات زنانه پردازد، به این مسئله که نویسنده‌گان زن در جامعه بیشتر شوند، اهمیت داده است. او در مصاحبه‌اش با ولیام اسکیلدسکی برای گاردن می‌گوید: «در ترکیه مردان می‌نویسند و زنان می‌خوانند. من دوست دارم این تغییر را ببینم» (ارس، ۱۳۹۴). الف شفق در این رمان با بهره‌گیری از اندیشه‌ها و نظریات متفکران حوزه فمینیسم، از سیمون دوبوآر تا جویت باتلر و دیگران و تأکید بر مسائل زنان در قالب رمان، به زندگی و زمانه زنان ادبیات و نویسنده‌گان زن می‌پردازد. در این رمان، حجم بالایی از نظرات فمینیستی اندیشمندان

حوزه زنان وجود دارد که به نوعی تداعی‌کننده مانیفست فمینیسم است؛ ولی این تعبیر برای کتاب شیر سیاه چندان درست نیست، چراکه مانیفست، تعاریف مشخصی دارد و اساساً یک بیان‌نامه و برنامه است. در کتاب فوق زنانی وجود دارند که کارمند نیستند و شغل دولتی ندارند، بلکه زنانی خلاق و هنرمند هستند. به همین جهت، مقوله خلاقيت موربدبررسی قرار گرفته است. شفق سعی کرده است به این پرسش پاسخ بدهد که آیا مادر شدن باعث می‌شود زن خلاق و هنرمند، تألیف و خلق اثر را کنار بگذارد یا نه، آن‌ها می‌توانند هم مادر باشند و هم هنرمند. در واقع او در رمان شیر سیاه این سؤال را مطرح می‌کند که مادری یا نویسنده‌گی و آیا این دو مقوله ممکن است هم‌زمان در وجود یک زن وجود داشته باشد یا باید یکی جای خودش را به دیگری بدهد. مثلاً یک مادر دیگر نمی‌تواند هنرمند باشد و بنویسد؟ در کنار یافتن پاسخ این پرسش، کتاب به مسائل زنان، زنانگی، زنان نویسنده و هنرمند در طول قرن‌ها می‌پردازد و خواننده در عین حال که یک رمان می‌خواند با نظریه‌های مختلف حوزه زنان، جنسیت، تاریخ ادبیات زنان و اندیشه‌های نویسنده‌گان زن نیز آشنا می‌شود (همان).

رمان ملت عشق دو داستان را شامل می‌شود که بهزیبایی در کنار هم و در یک کتاب گنجانده شده است. دو داستان که موازی هم جلو می‌رود و به‌گونه‌ای، با هم ارتباط دارد. یکی از این داستان‌ها در سال ۲۰۰۸ در آمریکا و دیگری در قرن هفتم در قونیه اتفاق می‌افتد. داستان اول کتاب مربوط به زنی با نام الا روپینشتاین است که در بوستون آمریکا زندگی می‌کند. الا یک همسر و مادر است که همه زندگی خود را صرف خانواده و رابطه زناشویی کرده است. با اینکه همسر الا، دیوید، دندانپزشک مشهوری بود و معیشت آن‌ها در سطحی ایده‌آل قرار داشت، اما عشق و صمیمتی در میان آن‌ها نبود. الا این موضوع را پذیرفته بود و همه اولویت‌های خود را تغییر داده بود و فقط به فکر بچه‌هایش بود؛ اما با این حال رابطه الا با خانواده‌اش هم چندان

خوب نبود و رابطه زناشویی اش نیز در خطر بود. طبق تشبیه کتاب، الالا شبیه یک برکه بود؛ یک برکه راکد. نویسنده جملاتی را در رابطه با برکه می‌نویسد که قابل توجه است:

سنگی را اگر به رودخانه‌ای بیندازی، چندان تأثیری ندارد، سطح آب اندرکی می‌شکافد و کمی موج بر می‌دارد، صدای نامحسوس «تاب» می‌آید، اما همین صدا هم در هیاهوی آب و موج‌هایش گم می‌شود، همین و بس، اما اگر همان سنگ را به برکه‌ای بیندازی، تأثیرش بسیار ماندگارتر و عمیق‌تر است، همان سنگ، همان سنگ کوچک، آب‌های راکد را به تلاطم درمی‌آورد، در جایی که سنگ به سطح آب خورده ابتدا حلقه‌ای پدیدار می‌شود؛ حلقه جوانه می‌دهد، جوانه شکوفه می‌دهد، باز می‌شود و باز می‌شود، لایه‌لایه، سنگی کوچک در چشم به هم‌زدنی چه‌ها که نمی‌کند، در تمام سطح آب پخش می‌شود و در لحظه‌ای می‌بینی که همه‌جا را فرا گرفته، دایره‌ها دایره‌ها را می‌زایند تا زمانی که آخرین دایره به ساحل بخورد و محو شود، رودخانه به بی‌نظمی و جوش و خروش آب عادت دارد، دنبال بهانه‌ای برای خروشیدن می‌گردد، سریع زندگی می‌کند، زود به خروش می‌آید، سنگی را که انداخته‌ای به درونش می‌کشد؛ از آن خودش می‌کند، هضمش می‌کند و بعد هم به آسانی فراموشش می‌کند، هرچه باشد بی‌نظمی جزو طبیعتش است؛ حالا یک سنگ بیش‌تر یا یکی کم‌تر (شافاک، ۱۳۹۸: ۷).

داستان دوم رمان ماجراهای رمانی است که به الالا داده می‌شود تا بخواند و در مورد آن گزارشی تهیه کند. رمانی که زندگی او را برای همیشه تغییر خواهد داد. الالا در طول داستان، زنی است که دختر بزرگش شکست عشقی را تجربه کرده و دختر کوچکش دچار سوء‌تغذیه شده است و به روان‌پزشک احتیاج دارد. پرسش دچار افت تحصیلی شده است و خودش مدت کوتاهی است که از مسئله خیانت همسرش باخبر شده است. الالا هیچ اطلاعاتی در مورد مشاور و روان‌شناس ندارد و تابه‌حال به مشاوران زوج درمانی مراجعه نکرده است. او از ایفای نقش همسر و مادری، فقط به آشپزی کردن برای آن‌ها و کلاس آشپزی رفتن بستنده کرده است. این اتفاق باعث می‌شود

به جای یافتن راه حلی برای بهبود روابط زناشویی خود، به کل کل های زنوشوهری بپردازند. نویسنده با نگاه فمینیستی و شخصیت‌پردازی‌های کوتاه، سعی دارد تمام تقصیرها را به گردن همسر الای بیندازد و از هم پاشیده نشدن خانواده را عشق نشان بدهد.

عزیز و الای دو شخصیت اصلی این داستان هستند که به گفته بسیاری از خوانندگان کتاب، نمی‌توان رابطه پایداری بین این دو شخصیت شاهد بود. در ابتدای داستان بین عزیز و الای هیچ‌گونه اشتباہی وجود نداشت و زندگی به خوبی و خوشی ادامه داشت؛ اما در اواسط و اواخر رمان ملت عشق، کار عزیز بیشتر شبیه به یک شیادی شد. یکی از موارد سبب این نوع برداشت را می‌توان زمانی دانست که عزیز، زنش را با وجود داشتن فرزند، راضی می‌کند با او به آن سوی دنیا سفر کند. نویسنده در نظر دارد تمامی کارهایی را که الای برای شوهرش انجام داده است، پشت نقابی به نام عشق پنهان کند و اعلام نماید تمامی کارهایی که الای برای عزیز انجام می‌دهد به دلیل عشق بسیاری است که در دلش جای داشت. اما باید بدانید که خصوصیت‌های فردی نیز از جمله مواردی است که باید به آن توجه شود و عشق تنها مورد حائز اهمیت برای زندگی نخواهد بود (نقد رمان ملت عشق، ۱۳۹۹). جملاتی از متن کتاب ملت عشق که دیدگاه‌های فمینیستی نویسنده را منعکس می‌کند:

تمام زندگی الای بیچاره خلاصه شده بود در راحتی شوهر و بچه‌هایش، نه علمش را داشت و نه تجربه‌اش را تا به‌نهایی سرنوشت‌ش را تغییر دهد، هیچ‌گاه نمی‌توانست خطر کند، همیشه محتاط بود، حتی برای عرض کردن مارک قهقهه‌ای که می‌خورد بایست مدت‌های طولانی فکر می‌کرد، از بس خجالتی و سربه‌زیر و ترسو بود؛ شاید بشود گفت آخر بی‌عرضگی بود (شافاک، ۱۳۹۸: ۱۱).

تقریباً همه برنامه‌های آشپزی تلویزیون را تماشا می‌کرد، اما هیچ‌کدام به نظرش واقعی نمی‌رسیدند. اینکه در این برنامه‌ها غذا پختن را با «ابداع»، «خلاصیت»، حتی «دیوانگی» یکی

می‌دانستند به نظرش عجیب می‌رسید. آشپرخانه آزمایشگاه که نیست! بگذار دانشمندان آزمایش بکنند، هنرمندها عجیب و غریب باشند! آشپزی اما چیز دیگری است؛ برای اینکه آشپز خوبی باشی، نه آزمایش لازم است نه دیوانه بودن! (همان: ۱۰۱)

عمری که بی‌عشق بگذرد، بیهوده گذشته است. نیرس که آیا باید در عشق الهی باشم یا عشق مجازی، عشق زمینی یا عشق آسمانی یا عشق جسمانی؟ از تفاوت‌ها تفاوت می‌زاید، حال آنکه به هیچ متمم و صفتی نیاز ندارد. عشق، خود به تنهایی دنیایی است عشق، یا درست در میانش هستی، در آتشش، یا بیرون‌نش هستی، در حسرتش (همان: ۵۰۸).

### ۳. نتیجه

در این مقاله سعی شده است به آثار دو نویسنده زن، زویا پیرزاد (چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، عادت می‌کنیم و...) و الف شفق (شیر سیاه و ملت عشق)، از نگاه نقد فمینیستی توجه شود و نوشتۀ‌های آن‌ها مورد تحلیل، واکاوی و مقایسه قرار گیرد. آنچه به عنوان دستاوردهای این پژوهش شایان ذکر است در ادامه می‌آید:

نخست اینکه زویا پیرزاد تلاش می‌کند با تکیه بر شگردها و ظرفیت‌های داستانی، پیوندی میان شخصیت‌های زن خود با محتواهای فمینیستی برقرار کند. او تلاش می‌کند شخصیت‌های زن آثارش در جریان داستان به یک آگاهی دست یابند؛ آگاهی از قدرت‌های درونی، خلأهای عاطفی و گرفتاری‌های میان احساس و مسئولیت‌پذیری که همین شاخصه، ظرفیت‌های آثار او را تا حدی بالا می‌برد که بتوان آن‌ها را از دید نقد فمینیستی بررسی کرد. همچنین باید اشاره کرد که پیرزاد، تمام تلاش خود را می‌کند که به گونه‌ای مستقیم به مسئله زن بپردازد و مصائب و مشکلات آن را مطرح کند. اما در آثار الف شفق، رگه‌های پرنگ نظریه نقد فمینیستی نیز دیده می‌شود که این مسئله چه بسا از مطالعات عامدانه نویسنده در این حوزه و از خودآگاه وی نشئت می‌گیرد. خواننده اثر در لحظاتی فراموش می‌کند یک متن داستانی می‌خواند و در جهان داستان

سیروپیاحت دارد. همچنین ضمن چنین مطالعاتی، توجه به مقوله عرفان (که آن هم به دانسته‌ها و مطالعات شفق برمی‌گردد)، پرتوی متفاوتی بر شخصیت زن در آثار اوست. به زبانی ساده‌تر، بعد نظری، جهان داستان و مسئله عرفان، چند ضلع سازنده آثاری هستند که الف شفق بر آن‌ها تأکید دارد. در آثار شفق، این سه ضلع چنان درهم‌تنیده شده است که به سختی و دشواری می‌توان شخصیت زن را در جهان داستان مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

نکته قابل ذکر دیگر این است که در تطبیق آثار این دو نویسنده بزرگ، در رمان‌های زویا پیرزاد به مسائل اجتماعی زنان پرداخته می‌شود و این مسئله ممکن است در هر دوره تاریخی به کار آید. پیرزاد سعی می‌کند پیوندی میان شخصیت زن داستان خود و جامعه خود برقرار کند و از این منظر می‌توان در دوره‌های مختلف تاریخی، این مسئله را مشاهده کرد و مسئله پیوند زن (به عنوان فرد) با جامعه و نسبت آن را موردمداقه قرار داد. اما در آثار اخیر الف شفق از آنجا که بیشتر به موضوعات عرفانی و شخصیت‌هایی از دوره‌های مشخص تاریخی پرداخته شده است، نمی‌توان اندیشه شخصیت‌های زن رمان‌هایش را به تمام ادوار تاریخی تعیین داد. گویی شخصیت‌ها زمانمند و مختص و مربوط به دوره‌ای خاص هستند و در دوره قبل یا بعد، کارایی خود را از دست می‌دهند.

همچنین می‌توان در نگاهی کلان یادآور شد که الف شفق خود با دو الگوی متفاوت از زنانگی، مادر مدرن و شاغل دانش‌آموخته در یک سو و مادربرزگ سنتی مذهبی در سوی دیگر بزرگ شده است و طرف‌دار برابری زنان و آزادی آن‌هاست. همین دو الگوی متفاوت را شاید بتوان بهوفور در آثار او دید. در رمان‌های تاریخی و قدیمی، زن سنتی و در رمان‌هایی که در فضای مدرن نوشته شده است، زن مدرن و متجدد وجود دارد. نوشه‌های او همیشه به اقلیت و خردفرهنگ‌هایی مثل پسالستعمار، پسافمینیسم و بهویژه نقش زنان در جامعه اشاره دارد. اما در

آثار زویا پیرزاد غالباً این شخصیت‌های مدرن و سنتی در کنار یکدیگر آورده شده است و به‌نوعی رمان‌های او تلفیقی از این زنان سنتی و روابط آن‌هاست. در پایان می‌توان گفت رمان‌هایی با مضامین فمینیستی، به این شرط که در بیان این عقاید زیاده‌روی نداشته باشد، در بیان احساسات زنانه نقش بهسازی دارد. این آثار قادر است الگوی رفتاری زنان در جامعه را تغییر دهد.

### پی‌نوشت‌ها

1. Feminism
2. Nesrin aydin satar
3. اغلب مترجمان ایرانی «الیف شافاک» ترجمه کرده‌اند.
4. Skildsky
5. The Guardian
6. Siyah Süt

ارسان فصیحی نام کتاب را بعد از عشق ترجمه کرده است.

7. Aşk
- اسم رمان بهترکی عشق است که در ایران به اسم‌های مختلفی همچون ملت عشق و امت عشق ترجمه شده است. ملت عشق، ترجمه ارسلان فصیحی بیشتر شناخته شده است.

### منابع

- ارس، مجتبی (۱۳۹۴). *الیف شافاک*. ترجمه از ویکی‌پدیای انگلیسی. پایگاه اینترنتی دست سیز.  
[www.dastesabz.com/post/View/65](http://www.dastesabz.com/post/View/65) (دسترسی ۵ آذر ۱۳۹۶).
- *الیف شافاک* به دنبال چیست (۱۳۹۶). پایگاه اطلاع‌رسانی شهر کتاب. (دسترسی ۲ خرداد ۱۳۹۹).  
<http://www.bookcity.org/detail/11299/root/speak>
- بزرگ‌ Maher، زینب (۱۳۸۹). «تحلیل روان‌شناسی ویژگی حساسیت در زنان با تکیه بر داستان‌های کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه». زن و فرهنگ. ش. ۶. صص ۸۱-۶۹

- بزرگ بیگدلی، سعید و سارا حسینی (۱۳۹۲). «نقد زن محور داستان‌های مرزبان‌نامه». *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*، س. ۴. ش. ۱۴. صص ۳۳-۶۰.
- پاینده، حسین (۱۳۸۲). *گفتمان نقد: مقالاتی در نقد ادبی*. تهران: روزنگار.
- پیرزاد، زویا (۱۳۸۰). *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*. تهران: مرکز.
- ——— (۱۳۸۷). *عادت می‌کنیم*. تهران: مرکز.
- حیدری، فاطمه و سهیلا بهرامیان (۱۳۸۹). «زنان سلطه و تسليم در آثار زویا پیرزاد». *نکیشه‌های ادبی*، س. ۳. ش. ۶. صص ۱۴۸-۱۲۵.
- دوبوار، سیمون (۱۳۸۲). *جنس دوم*. ترجمه قاسم صنعتی. تهران: توسع.
- شافاک، الیف (۱۳۹۶). *بعد از عشق*. ترجمه ارسلان فصیحی. تهران: کتاب‌سرای نیک.
- ——— (۱۳۹۶). *شیر سیاه*. ترجمه رؤیا منجم. تهران: علم.
- ——— (۱۳۹۸). *ملت عشق*. ترجمه ارسلان فصیحی. تهران: ققنوس.
- نقد رمان ملت عشق. مجله اینترنتی کتابچی. (دسترسی ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۹). <https://ketabchi.org/blog/1304/>
- نیکویخت، ناصر؛ دسپ، علی؛ بزرگ بیگدلی، سعید و مجتبی منشی‌زاده (۱۳۹۱). «رونده تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد: تحلیلی بر پایه سبک‌شناسی فمینیستی». *نقد ادبی*. س. ۵. ش. ۱۸. صص ۱۱۹-۱۵۲.
- Aydın Satar, N. (2015). “Geleneksel Kadın Rollerinde Yeniden Üretimi: Elif Şafak’ın Siyah Süt Romanında Otorateyle Uzlaşmak”. *Monograf*. No 3. pp 46-77.
- Şafak, E. (2007). *Siyah Süt*. İstanbul: Doğan Kitap.
- ——— (2012). *Şemspare*. İstanbul: Doğan Kitap.